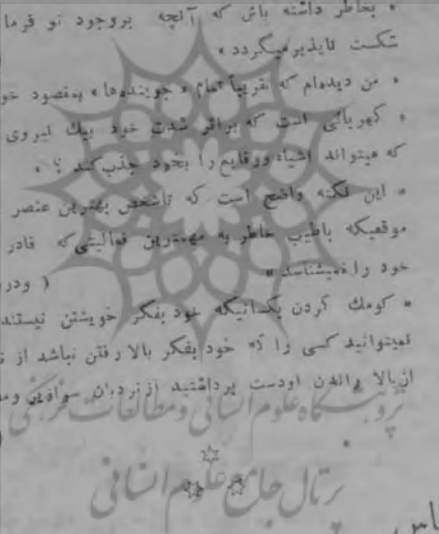


# نیرومندی

## ۵ - تلقین بنفس در معالجه روانی

«شخص بی اراده در تمام عمر خود باید بختی کلاویز است» (هزیود Hesiode)  
 «تا کی تردیدی در اینکه خود را لایق عمل بهتری بدانی؟» (اپیکتت Epictète)  
 «بناظر داشته باش که آنچه بوجود تو فرمائروائی میکند چنانچه بخود آید شکست ناپذیر میگردد» (مارک اودل Marc-Aurèle)  
 «من دیده‌ام که تقریباً تمام «جوینده‌ها» بمقصد خود رسیده اند آیا اراده یک عنصر که بر باری است که بر اثر شدت خود بیک نیروی مجهول مقناطیسی تبدیل میشود که میتواند اشیاء و وقایع را بخود جذب کند؟» (دو گونکور De Goncour)  
 «این نکته واضح است که ناشعش بهترین عنصر وجود خود را کشف نکرده و تا موقعیکه با طیب خاطر به بهترین فعالیتی که قادر با اجرای آنست نپرداخته باشد خود را نمیشناسد» (ودرویلن Woodrov Wilson)  
 «کومک کردن بکسانیکه خود ب فکر خویش نیستند کوچکترین فایده را ندارد شما نمیدانید کسی را که خود ب فکر بالا رفتن نباشد از نردبان بالا بپرید زیرا همینکه از بالا و اندن اودست برداشتید از نردبان سواقیق و مجروح خواهید شد» (آ. کارنزی A. Carnegie)



### خود را بشناس

برای کسی که بخواهد خود را نیرومند سازد قبل از هر چیز لازم است امکانات یعنی نقاط ضعف و قدرت خود را کاملاً بشناسد بی جهت نیست که جمله «خود را بشناس» که بعد ها پایه فلسفه روحی سقراط را تشکیل داده در سر در معبد دلف حک شده بود امروزه این نوع تعلیمات روحی بیش از هر وقت مورد احتیاج میباشد زیرا ما در دوره مغشوشی زندگی میکنیم که کمتر اشخاص وقت آن را دارند که احساسات خود را تجزیه و اخلاق خود را مطالعه نمایند و بند آبولون را که در سر در معبد دلف حک شده بود بکار بندند.



يك منظره از عمليات ورزشي در باشگاه لشكر ۳ يادگان مركز



پرچم ورزشكاران ارتش در جشن ورزشي ارتش



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بدون شك ما خود را خیلی کم میشناسیم و اغلب دردهای درونی ما نیز از همین نقصان شناسائی سرچشمه میگیرد ما نمیدانیم کی هستیم و برای هدایت کردن شخصیت خود از سنن و عاداتی پیروی میکنیم که برای برخی خوب و برای دیگران مضر میباشد ما که در قید جسم و جان خود نیستیم ب فکر تأمین تعادل آنها نیز نمیباشیم بر اثر این عدم اطلاع اغلب قوانین عادی زندگی برای ما تولید دردهای جسمی و روحی مینماید .

این بیقیدی برای جسم ما، برای زندگی شخصی ما و برای اعقاب ما مضر است زیرا آنها نیز مانند ما گرفتار سر پنجه قهر قانون توارث میباشند این عدم اطلاع ما را وادار میکند باینکه هر نوع غذایی را بهر اندازه بخوریم، در لذات جسمانی زیاده روی کنیم و از هر نوع بهداشتی صرف نظر نمائیم بر اثر این طرز زندگی سلامت ما دچار اختلال میشود و در نتیجه ما را متحیر میسازد در صورتیکه این موضوع کاملاً طبیعی است .

بی قیدی مزبور در روحیه مانیز دخیل میباشد و در نتیجه مبارزه با افکار خارجی برای ما فوق العاده دشوار میشود و ما از اجرای هر نوع تلاشی در زحمت میافتیم از نظر عاطفه بی قیدی مزبور ما را دچار خود پسندی خاصی میسازد و از وجود نشاط فوق العاده محروم میدارد در حقیقت کمترین تغییری در حالت مذکور در نظر ما بشکل بزرگترین بدبختی جلوه گر میشود و در نتیجه ما اخلاقاً خرد گردیده گیر و غمناک میشویم؛ در آنچه مربوط بخویشتن است زیاده روی میکنیم و از نفع عمومی منصرف میگردیم بطور خلاصه فوق احساسات ما با اندازه ای محدود میگردد که چشم خود را از تمام موضوعها نیکه بزرگ، شرافتمند و لایق مقام آدمی است بر میگردانیم و در نتیجه دقت نمیکنیم مگر در خصوص دردهای کوچک خود که در حقیقت بیاس احترام سعادت و تحول بشر باید از آنها صرف نظر کنیم .

بر اثر این حالت روحی است که شخص نادان همیشه در معرض هزارها اضطراب و پویشانی خاطر قرار میگیرد، خسارات جزئی را بزرگ قلمداد میکند، برای چیزهای بیهوده آرامش فکری خود را از دست میدهد و برای آنکه از دست قرین شهوات صرف نظر نکند خود را حقیقه مریض میسازد .

اما برای کسی که بداند زندگی کاملاً تغییر شکل میدهد شخص مزبور در حدود اطلاعات خود هم آهنگی خاصی احساس میکند، این احساس جسم او را سلامت میبخشد، روحش را سعادت مند میسازد، فکرش را آرامش میدهد و اقداماتش را مقرون بمظفریت میسازد زیرا شخص آگاه و مطلع بار خود را فراخور توانائی خویش بر میدارد چنین شخصی اقدام نمیکند مگر درباره چیزی که از عهده اجرائش برآید بی نظری و اطلاع او راجع بسعادت حقیقی ثروت مادی را در نظرش بمنزله وسیله و دست آویزی جلوه گر میسازد نه بهیأت هدف غائی و مقصود نهائی.

صلح و صفا متعلق بکسی است که بداند. برای چنین شخصی هیچ چیز به اتفاق و اگذار نمیشود زیرا اتفاق و تصادف وجود خارجی ندارد هر چیزی تابع قانونی است و شخص دانا از قانون مزبور اطلاع دارد سلامت، نیکبختی و مظفریت تابع درجه لیاقت اشخاص است بخت و اقبال وجود خارجی ندارد (چنانچه این کلمه را بر ب انواع بوالهوسی اطلاق کنیم که هر لحظه بسوئی متوجه است) در حقیقت مواردیکه بنظر ما کاملاً اتفاقی میآید مواردیستکه بیش از همه سزاوار آن میباشیم؟

ما باید قوانین مزبور را بشناسیم این قوانین تعادل خارجی و داخلی عالم را محفوظ میدارد. جسم، روح قلب و تمام وجود ما تابع همین قوانین است اگر ما راه خویشتن شناسی را بیاموزیم در آنصورت خواهیم دید تاچه اندازه نظر قدما در اینکه انسانرا مانند عالم کوچککی تصور میکردند صحیح بوده است.

تنها مشاهده کردن کافی است که بما ثابت کند تاچه اندازه این قوانین عمومی هستند اما ما راه میرویم بدون آنکه در اطراف خود نگاه کنیم و در باره آنچه اتفاقاً بآن بر میخوریم تفکر نمائیم ما از هیچ چیز متنه نمیشویم تا روزی که يك واقعه یا يك کلمه ما را بطرف حقیقت متوجه سازد در این وقت عالم در نظر ما تغییر میکند از این روز ب بعد زندگی قشنگ و هم آهنگ جلوه گر میشود مادیگر میل نداریم که کار خود را غیر مفید بدانیم همچنین میل نداریم دنیائی را که در آن تحول می یابیم بی حاصل یا محدود پنداریم این قسمی که مورد تنفر ما میبود از این ب بعد در نظر ما مانند باغ قشنگی مجسم میگردد ما راه دوست

داشتن آنها میآموزیم و ببعوض آنها که آنها از روی بی ذوقی کشت و زرع کنیم با عشق و علاقه خاصی شخم میزنیم و از خورشید تقاضا میکنیم که حتی کوچکترین قسمت‌های آنها نیز حاصلخیز سازد. از هر طرف تخم آرزوهای زیبای خود را میپاشیم که بزودی سبز خواهد شد، شکوفه خواهد کرد و هر مرتبه حاصل آن افزونتر و معجز آسوتر از سابق خواهد شد در حقیقت زندگی تسلیم کسی میگردد که آنها دوست داشته باشد، درست درک کند و عشق آنها در اطراف خود بپراکند این نکته را نباید فراموش نمود که کارهای ما مانند گیاههای منتخب در اطراف ما شکوفه خواهد کرد و شکوفه‌های مزبور در میان اشاط و شادکامی باز خواهد شد زیرا کسی که بداند بزرگترین لذتش در آنستکه گلها و میوه‌های مذکور را که عبارت از نتیجه کار او میباشد بشمار آورد در اینوقت مانند پائیز پر برکت سال پر کوششی زنبیل‌ها لبریز و انبارها پر خواهند شد و در نتیجه زمستان یعنی مرگه میتواند باسانی فرارسد. (۳۰)

### نخستین وظیفه ما تکمیل شخصیت خویش است

همینکه ما خود را شناختیم نخستین وظیفه ما عبارت از تکمیل شخصیت خویش است ما باید جسم خود را در نهایت سلامت نگاهداریم، عقل خود را قادر سازیم باینکه بتواند بطور صحیح فکر کند و با علم به علل اشیاء و با تمام وسائل عمل نماید و قلب خود را قسمی تربیت کنیم که بتواند در مقابل اتفاقات بزرگ و هیجان آور به ارتعاش درآید تنها با در نظر گرفتن این نکات است که ما در خود نیروی کافی ایجاد خواهیم کرد.

کسی که از وجود خویش و از مقدراتی که در اعماق روح و قلب آدمی متمرکز است اطلاع یابد بزودی زندگی خود را تغییر میدهد و آنرا قابل زیستن میسازد چنین شخصی دیگر بدبینی و کناره‌میکندارد زیرا شخص بدبین دائماً بفکر مناظر بد زندگی است و در نتیجه زندگی او جز غم و غصه طولانی چیز دیگری نخواهد بود بعکس شخص عاقل و میرومند در هر چیز وسیله نشاط و

اهدواری کشف میکند چنین شخصی در مقابل موانع غیر قابل اجتناب که بمنزله شرط لازم تحول است سر نمیخورد.

قبل از هر چیز باید دانست که این تغییر اخلاق بهیچوجه مافوق قدرت ما نیست و برای رسیدن بآن بر ریاضت کشیدن خارق العاده که مخالف با سلامت مزاج و تعادل قوای جسمی و روحی است احتیاجی نمیباشد بعکس مقصود از نیرومندی تولید تعادل مزبور است در حقیقت بر اثر بیقیدی یا زیاده رویست که مابدن خود را بیمار میسازیم بدن ما بر اثر کار بیش از اندازه یا بر اثر خوردن غذاهای اضافی ناتوان میشود اینست تقصیر ما و اینست علت اصلی اغلب بیماریها، شاید مادراری مفائض ارثی باشیم که ما را در مبارزه حیاتی ضعیف بگرداند اما همینکه باین موضوع اطلاع یابیم ممکن است از یاری که بر اثر خطا کاری اجداد ما بردوشمان تحمیل شده بکاهیم.

برای روح نیز همین قسم است ما راه خواستن را نمیدانیم در حقیقت اسلوب های تربیتی کنونی برای اراده بهیچوجه اقدامی نمیکند در صورتیکه اراده نیز قادر بتکامل منظمی است همچنین برای تربیت کردن قوای عقلانی از قبول دقت، خضوت، حافظه، تداعی معانی و تصور اقدام مفیدی نمیشود ما طرز حس کردن را نمیدانیم و نمیتوانیم در مقابل يك نشاط متعالی بطور ارادی تسلیم شویم.

خطای دیگر تربیت جدید آنستکه تقویت اراده را بضرر حساسیت انجام میدهد در حقیقت تصور اینکه فکر کردن مخالف با حس کردن است اشتباه بزرگی است این دو شکل فعالیت روحی هر دو لازم هستند فکر کردن و حس کردن بمنزله دو کفه ترازو میباشد که در صورت از بین رفتن یکی از کفه ها هرگز تعادل برقرار نخواهد شد.

بدون شك صحنه اراده بخودی خود خیلی وسیع است بر اثر نادانی قوای از ما بحال ر کود باقی میماند که اگر بطور عادی نمو یابد در نتیجه آن زندگی ما بتغییر شکل میدهد و برای مبارزه حیاتی سلاحهای برنده ای بدست خواهیم آورد اگر ما میدانستیم مزرعه وجود خود را درست کشت و زرع کنیم در اینصورت تماس بیشتری با زندگی میگریسیم، قوه مشاهده خود را وسیع تر و تیزتر میساختیم، حس خضوت خود را مطمئن تر و دور اندیش تر، حافظه خود را سرشارتر و باو فاتر



رژه نیروی دریایی جنوب در روز عید مبعث





پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
ژانوال جامع علوم انسانی

و قوه تداعی معانی خود را غنی تر و ورزیده تر میساختیم و در نتیجه زندگی روحی ما بمراتب وسیعتر و بانشاط تر میگشت.

درو وجود ما ( مانند معدن الماس در زیر زمین لم یزرع ) قوای نهفته است که اگر بتوانیم آنها را بکار ببریم زندگی ما شاداب تر خواهد گشت و از ما اعمال بزرگی بروز خواهد کرد هر کس در وجود خود مخزنی دارد بر ماست که مخزن مزبور را کشف کنیم و آنرا مورد استفاده قرار دهیم برای این کار کافی است که بخواهیم.

اما چگونه میتوان خواستن را آموخت ؟

خواستن در صحنه روحی بمنزله کلید مشکل گشاست در حقیقت برای کسی که بداند و باثبات قدم بخواهد مانع لاینحل وجود خارجی ندارد.

در برخی از لحظات حیات طوفان حوادث چنان ما را حیران میسازد که به نظر ما حقانی ترین آرزوهایمان هرگز عملی نخواهد شد بهم چوچه نباید بتلقینات مضر اینگونه لحظات ناتوانی کوش فرا داد در حقیقت باید یقین داشت که در این ساعات بدبختی آنچه بیش از هر چیز بدرد ما میخورد همانا اراده است.

خطای ما آنست که در اینگونه لحظات با خود چنین میگوئیم :

« ما میخواهیم اما نمیتوانیم ! دائماً در سر راه ما موانعی ایجاد میشود و با آنچه میخواهیم مخالفت میکنند ، و در نتیجه خشمناک و بی ذوق دست از مبارزه می شوئیم .

پزشک بی تجربه ایرا در نظر گیریم که به بیمار کم خون و بی بنیه خود چنین بگوید که کار از کار گذشته است و دیگر شفا نخواهد یافت و تمام کوشش هایش بی فایده است در اینصورت بیمار حتی ب فکر تلاش هم نمی افتد و یقیناً تلف خواهد شد . بعکس پزشک مجرب بیکه حقیقه لایق این اسم باشد بخوبی میداند که رژیم سلامت خیز ، ورزش صحیح ، زندگی در هوای آزاد و غذای مناسب بزودی قوای بیمار را ترمیم خواهد کرد در نتیجه دستورهای مقتضی را ببیمار میدهد ، او را مراقبت و تشویق میکند و با تمام قوا تهییج مینماید و بدین ترتیب او را معالجه خواهد کرد .

راجع به اراده نیز همینقسم است در حقیقت بکسیکه از مبارزه کردن

خسته شده ، قوای روحیش تحلیل رفته و تصمیمهایش غیر کافی گشته است باید چنین گفت :

• ایمان داشته باش که قوای تو تجدید خواهد شد این قوا در وجود تو بحال کمون نهفته است و در نتیجه تلاش و مبارزه آشکار خواهد شد ثابت قدم باش تا قوای مزبور توسعه یابد و وجود تو را تغییر دهد تو که اکنون ضعیف هستی بر اثر ممارست قوی و محکم خواهی شد گریه و زاری را کنار بزن ، چشم خود را باز کن ، افکار ظلمانی را بدور افکن و یقین داشته باش که قوای درونی بتو خیانت نخواهد کرد .

برای کسیکه حقیقهٔ "بخواهد غیر ممکن وجود ندارد بدون شك همه نمیتوانند پهلوان بشوند اما هر کس میتواند نیروی روحی ، تصمیم ، تسلط بر نفس ، دقت و اراده لازم برای زندگی را بیقین تحصیل کند .

### چگونه میتوان نیروی روحی بدست آورد

اینک میخواهیم طرز بدست آوردن نیروی روحی ، طرز تسلط یافتن بر نیروها ، نیکه در وجود ما نهفته و طرز تسلط یافتن بر حوادث را بیاموزیم چنانکه قبلا گفته شد این عمل مافوق قدرت ما نیست اگر ما تصمیم با اجرای این عمل بگیریم افق جدیدی در پیش چشم ما ظاهر خواهد شد بدون شك پس از تلاش و کوشش که هر قدر باعزمی و راسخ تر انجام یابد بهمان نسبت سریعتر پایان خواهد یافت موفقیت به سهولت به چنگ خواهد آمد و بخت و اقبال بر ما بچرخد خواهد زد .

بر اثر تکامل شخصی ارزش کلمه اقبال را که تا این اندازه در دهانها افتاده است ، بتمام معنی خواهیم دانست .

اقبال مو قعی بما روی خواهد کرد که تصمیم بمبارزه کردن بگیریم در حقیقت اقبال يك عنصر یا جوهر متلون و بوالهوسی نیست اقبال تابع کسی است که بخواهد مامو قعیکه طرز هدایت افکار خود را بیاموزیم اقبال را بطرف خود می کشانیم ( مانند آهن ربا که عقربه قطب نما را بطرف خود میکشاند ) اگر ما طرز خواستن را بدانیم اقبال را تشبیت و آنرا مجبور میکنیم که با ما باقی بماند . آیا هیچ ملاحظه کرده اید تا چه اندازه بعضی اشخاص نیرومند هستند و بر اطرافیان خود تسلط دارند ؟ این نیرومندی طبیعی است اما برای کسانی که از

جریانات روحی با اطلاع باشند بهیچوجه اسرار آمیز و خارق العاده نیست اینگونه اشخاص شاید بطور ندانسته راه خواستن را بدانند اما برای سایرین نیز هیچ چیز آسان تر از اینکار نیست بدون شك ما در صورت خواستن میتوانیم مسانند آنان نیرومند شویم و شاید هم نیرومندتر از آنان گردیم زیرا مایه ارزش نیروهای درونی خود واقف میباشیم.

پس برای موفقیت نکته اساسی عبارت از تکامل شخصیت و تحصیل اراده است بدینیم اراده یعنی چه؟ مقصود از اراده آرام، مداوم، مبتنی بر فکر و باثبات است تصمیم بدون تعقل فایده ندارد بعکس باید دارای صبر و حوصله بود و نسبت به موفقیت اطمینان داشت در عین حال نیز باید جوانمرد بود یعنی قسمی رفتار کرد که موفقیت شخصی باعث نفع عمومی گردد این گونه احساسات شرافتمندانه که بکلی مخالف با مسلك این الوقتی است (آریوسم) برای تقویت اراده لازم میباشد باید برای سایرین مثال شرافتمندی بود همچنین باید سعی کرد که زندگی با فضیلت ما برای آنان سرمشق گردد ما تنها برای خود زندگی نمیکنیم بلکه برای افزایش نفع عمومی است که مشقات زندگی را تحمل مینمائیم.

انسان تنها بر اثر تصادف بدنیا نمی آید بلکه او ثمره گذشته طولانی است: گذشته شخصی و گذشته اجتماعی.

گذشته هر شخصی شامل مقدار تلاش زیاد است افکاریکه ما کسب کرده ایم مخزن بزرگی را تشکیل میدهند که آداب و عادات و رسوم زائیده آن هستند ما از وجود این مخزن بی اطلاعییم و تنها در موارد استثنائی ممکن است بوجود آن بی بریم لکن بی اطلاعی ما مانع وجود آن نمیشد.

در حقیقت فکر از قدیمی ترین اجداد ما بهرور زمان ترقی کرده است انسان بدو تابع غرائزی که مابیش شبیه به غرائز حیوانات بوده است پس از غرائز مزبور که هر موجود زنده ای بمنظور حفظ و ادامه زندگی دارا میباشد عادت تولید گشته و در حقیقت غرائز مذکور را تنظیم کرده است بالاخره اعمال ارادی بهرور زمان پدید آمده و پس از صدها قرن مغز انسان بقسمی که امروز مشاهده میکنیم تشکیل یافته است فکر نیز بتدریج ظاهر شده بدین ترتیب که بدو آزیان خیلی

ساده و مختصر بوده رفته رفته کلمات و معانی مختلف بوجود آمده است در حقیقت تمدن امروزی پس از عبور از موقیقتها و اشتباههای متعدد پیدا شده است .

بلی روابط محکمی ما را با تمام گذشته مربوط میدارند ما از انسان غارنشین تا وضع فعلی تحول یافته ایم بتدریج ما قوای بیشتری کسب کرده و استعداد های نوری بدست آورده ایم اما هر قدر هم که معلومات کنونی ما زیاد باشد باز نمیتوانیم ادعا کنیم که به تمام اعمال خود واقف هستیم . آیا میتوانیم بگوئیم که ما در عمل خود آزاد و مستقل هستیم و تنها کارهایی را انجام میدهیم که بنظرمان مفید آید ؟ عامه مردم اینطور گمان میکنند اما این عقیده نیز مانند اکثر عقاید عامه غلط است .

### هوش ظاهر - هوش باطن

در ماده و عنصر متفاوت وجود دارد که روانشناسان بنام هوش ظاهر و هوش باطن مینامند در حقیقت میتوان هوش ظاهر را به رئیس و هوش باطن را به معاون کارخانه تشبیه کرد در کارخانه بدن آدمی این دو قوه توأم باهم وجود دارد و وجود یکی بدون دیگری امکان پذیر نیست در کلیه اعمال ، تصمیمها ، عقاید یا احساسات ، هر دو این عناصر شریک هستند موضوعیکه مورد تصدیق تمام روانشناسان میباشد اینست که هوش باطن وظیفه مهمتری را انجام میدهد . در حقیقت شخصیت آدمی را میتوان بتوده یخ بزرگی تشبیه کرد همانطور که حرکت یخ تابع جریان آب است بهمان ترتیب نیز حرکات ما تابع نیروهای مختلفی میباشد قسمتی از یخ که بیرون از آبست ( در حدود ۱/۱۰ ) بمنزله قسمت دانسته زندگی میباشد و قسمتی که در آب است ( یعنی ۹/۱۰ باقیمانده ) عبارت از قسمت ندانسته زندگی است در نتیجه هوش ظاهر و هوش باطن مانند توده یخ از یکدیگر قابل تفکیک نیستند و در تمام تظاهرات زندگی ( تظاهرات بدنی ، روحی ، فکری ، وجدانی و غیره ) باهم همکاری میکنند این موضوع مهمی است که باید همیشه آنرا بخاطر داشت .

اطلاعات گذشته بارسنگینی است که نمیتوان از زیر آن شانه خالی کرد در حقیقت هوش باطن است که تمام این بار را میکشد نزد حیوانات پست تنها

هوش باطن وجود دارد که مرکز غریزه و ثبت کننده مکسبات ارثی است نزد موجودات کاملتر هوش باطن عادات مکسبه را حفظ و تأثیرات محیط را ثبت میکند مجموع این عادات و تأثیرات است که نخستین حالت نفسانی را تشکیل میدهد و اخلاق شخصی را بوجود میآورد که بمنزله شرط اصلی طرز دیدن، حس کردن و عمل نمودن ماست اما انسان خود را تکمیل میکند و هر قدر نسبت به شخصیت خود آگاه تر شود بهمان نسبت در مقابل تمایلاتیکه بنظرش مضر میآیند بیشتر مقاومت مینماید.

تکامل مزبور روز بروز رو بافزایش است نه تنها هر فرد بلکه تمام آدمیان لاینقطع رو به بهبود میروند و تابع قانون تکامل اند.

مجموع تجارب گذشته برای ما خدمات مهمی انجام میدهد از ازمینه قدیم عقلا و فلاسفه لزوم تکامل فردی را حس کرده و باین موضوع پی برده اند که باید استمدادهای عقلانی و احساساتی اشخاص را نموداد.

این موضوع کار مهمی است بقسمی که دو عنصر شخصیت ما یعنی هوش ظاهر و هوش باطن برای اجرای آن زیاد نیستند بدین ترتیب دو عنصر مزبور مانند رئیس و معاون کارخانه دائماً بکدام یکدیگر کار میکنند و هر دو عنصر باید بمظور پیشرفت عمومی کار باهم همکاری نمایند بر اثر اینکار مشترك است که ترقی حاصل میشود. هوش ظاهر (رئیس کارخانه آدمی) در صورتیکه بوظیفه خود آشنا باشد متعهد، قضاوت و کسب معلومات میکنند و از مشاهدات سایرین برای هدایت اعمال خود استفاده مینمایند. هوش باطن (معاون کارخانه آدمی) را جمع آوری نمود و در نتیجه راجع به اشیاء فکر روشنی پیدا کرد تنها در آن وقت میتواند با علم بملل امور بمعاون خود (هوش باطن) دستورهای لازم صادر کند دستورهائیکه هوش باطن بوسیله عناصر زیر دست خود اجرا خواهد کرد معاون کارخانه نیز بنوبه خود اطلاعات مزبور را طبقه بندی میکند این طبقه بندی یا این بایگانی فکری قسمت مهم کار هوش باطن را تشکیل میدهد در موارد احتیاج رئیس کارخانه برای بدست آوردن اطلاعات لازم بمعاون خود رجوع میکند در نتیجه هر قدر طبقه بندی مزبور واضحتر و بهتر انجام شده و هر قدر کار رئیس سهلتر گشته باشد بهمان نسبت کارخانه بنفع عموم بهتر کار خواهد کرد.

اکنون ببینیم رئیس و معاون چگونه میتوانند این عمل را که در عین حال هم متفاوت و هم مشترک است انجام دهند؟ این عمل بوسیله مجموعه‌ای از قوا که مشترکاً در اختیار هر یک از آنهاست انجام میگیرد در حقیقت ابتکار مضامین، ایجاد نظریه‌های روشن و پیش‌بینی موضوعهای تازه کار هوش ظاهر است هوش باطن بطور خود کار عمل میکند در نتیجه عمل او مستلزم نظم و پشتکار بیشتر است بدون شک هوش باطن مانند عضو زیر دست است لیکن هیچ همکاری مفید تر از آن نیست اکنون بشرح وظیفه هر یک از دو عنصر مزبور میپردازیم.

برای اینکار مادر صحنه قوای عالی باقی میمانیم و طرز استفاده از آنها را بوسیله هوش ظاهر و هوش باطن بررسی میکنیم در این صحنه دو عنصر مزبور در مقابل هم قرار گرفته‌اند و بطور مختلف عمل مینمایند و هر دو در صحنه عقلانی و احساساتی دخالت میکنند.

### همکاری هوش ظاهر و هوش باطن در کارخانه بدن

بدو ببینیم در صحنه عقلانی چگونه عمل میگردد.

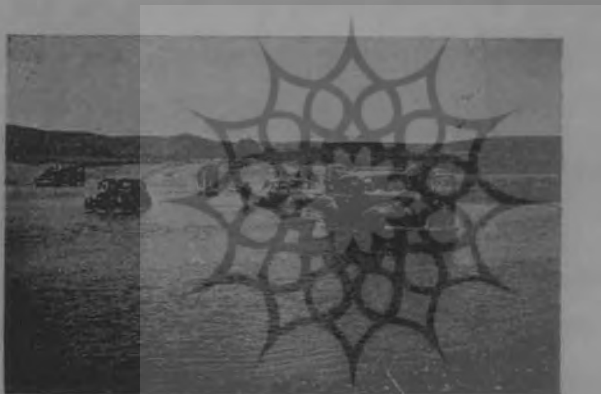
عناصر اساسی در این صحنه دقت است دقت بمنزله پایه هر نوع عمل روانی است در حقیقت بدون دقت هیچگونه تکاملی ممکن نیست بوجد آید بدون دقت محسوسات از خلال اعضاء مربوطه رد میشوند بدون آنکه در آنها اثری گذارند مانند آب که از غربال رد میشود.

تمام قوای روانی ما از دقت حاصل میگردد دقت است که اشیاء را در نظر ما مجسم میسازد همینکه نکته‌ای درک شد ما میتوانیم آنرا بانکات دیگر مقایسه کنیم بدین ترتیب قضاوت تولید میشود بعد ادراک و قضاوت مزبور خود بخود به افکار کما بیش بزرگ و کما بیش مختلف مربوط و بدین ترتیب تداعی معانی تولید میگردد.

این نکات، مقایسه‌ها، قضاوتها و افکاریکه بآنها مربوط میگردند بوسیله حافظه ضبط میشوند بدین ترتیب حافظه بایکسانی فکر ما را تشکیل میدهد و در صورت لزوم میتواند افکار مزبور را عیناً بخاطر آورد و یا برای قوه تصور موضوعاتی را تهیه بیند قوه تصور نیز بنوبه خود میتواند آنها را الهی غیرالنهایی توسعه دهد بدین ترتیب افکار و اشکال جدیدی بوجود می‌آیند.



بررسی عبور از رود خانه،



پروژه عبور از قوناقون و مطالعات فرسایش  
در مقابل دیوان دره

رساله جامع علوم انسانی

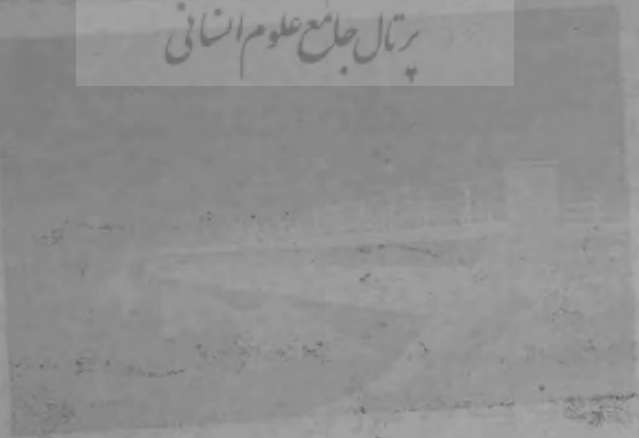


پل رود خانه خرخره





شاپور بوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی



در تمام اعمال فکری مزبور یعنی دقت، قضاوت، تداعی معانی، حافظه و تصور دو عنصر هوش ظاهر و هوش باطن هر یک سهم خود را دارا هستند زیرا هر دو دائماً پهلو به پهلو هم عمل و در کار یکدیگر دخالت میکنند.

ببینیم سهم مربوط بهر کدام از چه قرار است برای اینکار بدو سهم هر یک را در عمل دقت بررسی میکنیم.

ابتدا حالت دانسته (Conscient) را مورد نظر قرار میدهیم: فرض کنیم تکه سنگی را بخواهیم مورد آزمایش قرار دهیم واضح است که ما آنرا بر حسب اطلاعات قبلی خود مطالعه میکنیم و اگر نتوانیم ترکیب آنرا تعیین نمائیم لااقل میتوانیم رنگ، سختی و خصوصیات کم و بیش مهم شکل ظاهری آنرا تشخیص دهیم لیکن ما عموماً از دقت خود استفاده نمیکنیم و به طرز مشاهده کردن آشنا نیستیم بلکه بزحمت نگاه میکنیم از این جاست که ضعف قوای ما سرچشمه میگیرد در حقیقت ما از مقابل مناظر شکفت آور عالم با چشم بسته عبور میکنیم.

شکل ندانسته دقت از این هم ساده تر است فرض کنیم که در سینما در تاریکی نشسته باشیم و ناگهان روشنائی ظاهر گردد در اینموقع ما که بسن بلوغ رسیده ایم همان حرکت کودکان را میکنیم و غفلة بطرف منبع نور بر میگردیم ما بهیچوجه باین فکر نمیافتیم که چگونه و برای چه این نور تولید میشود تماشای نور برای ما یک نوع احتیاج فیزیکی است در حقیقت این موضوع یک عمل بتمام معنی ندانسته است.

قضاوت نیز بدو شکل دانسته و ندانسته بعمل میآید.

اگر ما میدانستیم بدون طرفداری قضاوت میکردیم و تنها حقیقت وقایع را در نظر میگردفتم در نتیجه احکام ما دارای دقت ریاضی میگشت اما حقیقت امر با آنچه گفته شد خیلی تفاوت دارد ما خواه از این موضوع مطلع باشیم یا نباشیم دارای هزارها تمایل، هزارها عادات و هزارها سبق ذهن هستیم در نتیجه ممکن نیست که در امور و افکار هابیطرفی کامل بحث کنیم بدین ترتیب دخالت هوش باطن زیاد میگردد عادات خانوادگی، ملی، مذهبی و حتی تحصیلی برای ما در مقابل بعضی وقایع یک نوع جوشنی تشکیل میدهد و از اینرو بعضی وقایع

را حتی در صورت بدبختی بودن نیز هرگز قبول نمی‌کنیم و برای مباحثه نمودن درباره آنها بطور شرافتمندانه باید فکر خود را تحت فشار قرار دهیم اگر ما بر اثر واقعیت امور مجبور گردیم که به درستی آنچه مورد پسند ما نیست اعتراف کنیم در این صورت در قضاوت خود خشن میگردیم و محسوسات ما را با بجائی میکشاند که مخالف با هوش ظاهر ماست مثلاً در شینی یا شخصی که مورد علاقه ماست تنها آنچه را که بنظر خوش آیند است می‌بینیم و در صورت احتیاج برای او خصائلی قائل میشویم که هرگز نداشته است.

تداعی معانی نیز بدو شکل دانسته و ندانسته بعمل می‌آید ما همگی این قدرت را داریم که افکار را بهم مربوط سازیم! گریک برگ درخت فکر کنیم آنرا با شاخه مربوط میسازیم و شاخه را با تنه درخت ارتباط میدهیم در حقیقت اینها تداعیهای لازم هستند و ممکن است این عمل را الی غیر النهایه ادامه داد این طرز عمل کاملاً دانسته است لیکن اغلب تداعی معانی بشکل ندانسته و خود بخود بعمل می‌آید. مشخصترین طرز تداعی معانی ندانسته همان خواب دیدن است خواب عموماً بر اثر ادراکات تازه ما بعمل می‌آید که بوسیله هوش باطن و بطور دلخواه تنظیم میگردد (موقعیکه هوش ظاهر در حالت استراحت است) فرض کنیم که غذای زیاد حس سنگینی و بر خوردن نامطبوع حسن از جاری در ما تولید کرده باشد در خواب این دو حس با هم ترکیب میشود و مثلاً چنین خواب می‌بینیم که شخصی که مورد تمفر ماست روی شکم مانده است در درازگی روزانه نیز همین قضیه ضمن محاورات معمولی پیش می‌آید اشخاص دور هم جمع میشوند یک کلمه موضوعی را بخاطر می‌آورد که اغلب با مسئله قبلی یکی متفاوت است اما از آنجا که اشخاص حاضر در جلسه دارای عادت فکری واحد میباشند این گونه تغییر موضوع صحبت برای هیچکس نامطلوب نیست و همگی فکرشان حاضر است که بدون تأخیر بمکالمات جاری جواب دهند.

حافظه هم بطور دانسته و ندانسته عمل میکند میدانیم که وقایع در حافظه ما ضبط میشود و دوباره بخاطر می‌آید.

فرض کنیم شخص کتابی باز کند و چند بیت شعر بخواند که در نظرش خوب جلوه کند در این صورت آنها را مجدداً میخواند و سعی میکند بخاطر بسپارد این همان طرز عمل دانسته حافظه است اما حافظه موقعی که بطور ندانسته عمل کند

خیلی تندتر از این است بهترین مثال این موضوع همان آهنکهای مطبوع موسیقی است که در هوش باطن ما ضبط و دائماً در نظرمان مجسم میگردد مثل آنستکه آهنکهای مزبور دائماً با ما است و رهائی از چنگ آنها غیر مقدور است همچنین هنگام خواب هزارها خاطره که آنها را فراموش شده تصور میکردیم ناگهان در نظر ما ظاهر میگردد در زندگی عادی نیز چنانچه يك ضربت احساساتی بما دست دهد تمام این خاطره ها ناگهان ظاهر میگردد مثلاً یکنفر غریق در لحظه ای که مرگ را در جلو چشم خود می بیند ناگهان تمام گذشته خود و اغلب جزئیات ناچیز آنرا بخاطر می آورد.

اینگونه احساسات یا خاطره ها در حافظه بطور مخفی و بدون اطلاع ما موجود میباشد اغلب اشخاص مدت مدید و گاهی هم در تمام عمر بوجود ثروت هائی که در حافظه آنها نهفته شده پی نمیبرند اکنون ببینیم بخاطر آمدن مطالب چگونه بعمل می آید؟ منظره يك شیئی، يك درخت، يك خانه، يك دور نما، يك آهنک مطبوع، حرفی که ما را متأثر سازد، حرکتی که ما را تهییج کند، يك آهنک صدا، يك نگاه، يك دست دادن، يك قیافه مانوس، يك هیكل آشنا و غیره بدون اختیار ما را بیاد خاطرهای می آورد که آنرا فراموش شده می پنداشتیم و در حقیقت دریکی از چینهای مغز ما مخفی شده بود در اینوقت خاطره مزبور از اعماق ضمیر ما ظاهر میگردد، خود را بر ما تحمیل میکند، یکنوع تداعی معانی غیر مترقبی ایجاد مینماید، طرز تفاوت ما را تغییر میدهد و در نتیجه حس خوشحالی یا غمناکی سابق را بوسیله شیئی جدید در نظر ما مجسم میسازد در این عمل وظیفه هوش باطن خیلی مهم است در حقیقت هوش باطن نگهبان با وفای تمام اشکال و احساسات ماست و هوش باطن است که احساسات مزبور را در ساعات سخت بترتیب غیر مترقب لیکن بطور آمرانه بخاطر ما می آورد.

در قوه تصور عمل هوش باطن و هوش ظاهر مهمتر میگردد تصور قوه ایست که نه تنها اشکال قدیمی را با هم ترکیب میکند بلکه میتواند اشکال کاملاً جدیدی ایجاد کند.

قوه تصور میتواند در صحنه هوش ظاهر عمل کند لیکن بندرت ممکن است

این صحنه برای عمل آن کفایت نماید اگر بخواهیم شکلی را که هرگز ندیده ایم و شبیه به هیچیک از خاطره های مانیت بطور ارادی در نظر خود مجسم سازیم باشکالات زیادی برخواهیم خورد باوجود این شخص هنرپیشه موقعیکه بخواهد یکی از اشخاص صحنه نمایش خود را مجسم سازد مجبور است آنرا همانطوری ببیند که نویسنده نمایش در فکر مجرد خود تشریح نموده است چنانچه شخص هنرپیشه حقیقهٔ ماهر باشد شخصیت خود را فراموش میکند در حقیقت روی صحنه نمایش ما فلان یا فلان هنرپیشه را نمی بینیم بلکه اشخاص مربوط به نمایش (مثلا تو انگر لئیم یا گدای باعزت نفس) را مشاهده میکنیم این طرز ایجاد شخصیت های تصویری فوق العاده مشکل است و در نتیجه عده کمی در این راه موفق میگردد برای اینکار استعداد فطری و قوه تصور زیاد لازم است.

قوه تصور در حالت نداشتن کارهای پیشتری انجام میدهد این طرز تصور است که (مالبرانث) فرانسوی آنرا بنام دیوانه خانگی، مینامد اگر ما این قوه را بحال خود و بدون بازرسی باقی گذاریم نمیتواند وقایع و اشیاء را طبق حقیقت در نظر گیرد مثلاً هنگام ترس قوه تصور وظیفه مهمی را عهده دار است فرض کنیم هنگام شب در بیهوشی هستیم در حقیقت هیچ خطری ما را تهدید نمیکند اما حس تنهائی، صدای برکها، صدای پرواز پرندگان شب کور و غیره ما را مضطرب میسازد این اضطراب بر فکر ما پیروز میشود و قوه تصور ما را تحریک میکند در نتیجه اشیاء اندازه و شکل خارق العاده ای بخود میگیرند مثلاً فلان درخت به غول هولناکی شبیه میگردد و آن دیگری به دزدی که در کمین ماست و سلاح خطرناکی در دست دارد. ریشه درخت در نظر ما بشکل مار جلوه گر میشود و سایر چیزها نیز هر کدام به حیوان درنده ای شبیه میگرددند. در این وقت ترس حقیقی ما را از تمام وسائل خود محروم میدارد و اگر صدای غیر مترقبی در تاریکی بشنویم غیر ممکن است آنرا بدویدن یک خرگوش یا پریدن یک پرنده حمل کنیم بلکه این موضوع را مقدمه حادثه هولناکی می بیند و بر حسب وضع اعصابمان یا پابه فرار میگذاریم و یا نقش بر زمین میگردیم در حالیکه قلب ما با شدت تمام به تپش می افتد.

قوه تصور باندازه ای قویست که میتواند اشخاصی را که به عشق مفرطی

گرفتار شده اند و از عشق مزبور برای مبارزه با موانع زندگی کسب نیرو میکنند  
 به ادامه زندگی و ادا سازد مثلاً شخص خسیس برای احساس نشاطی که بر اثر  
 وجود ثروت تولید میشود احتیاج بدیدن یا لمس کردن غنائم خود ندارد برای  
 او دیدن طلا، شنیدن صدای آن یا حتی فکر کردن درباره آن کافی است که او  
 را بیاد ثروت عزیزتر از جانش بیندازد همچنین شخص شهوت پرستی که بدام  
 عشق گرفتار شده احتیاج ندارد که معشوق خود را ببیند بلکه برای او يك  
 عكس، يك كاغذ و حتی كمتراز این ها مثلاً عطریكه در خیابان بمشامش برسد  
 کافی است او را بیاد معشوق بیفکند همچنین شخص معتاد به الکل یا شخص شکم  
 پرست همینکه بفکر شیشه مشروب یا غذای خوب بیفتد آب دهانش راه می افتد  
 شخص قمار باز بمحض رؤیت میز قمار یا امیدان اسب دوانی همان لرزشی را حس  
 میکند که هنگام باخت یا برد زیاد در خود احساس مینماید بهنگام غمناکی  
 مشاهده قبر رفتگان ما را بفکر و چنات و خاطرات نیک آنها می اندازد در تمام  
 این موارد هوش باطن است که خود را بزور بر ما تحمیل میکند و ما را  
 مجبور میسازد آنچه را که بفکر آن نیستیم و حتی آنچه را مایه سرزنش ماست  
 ببینیم و بشنویم.

بدین ترتیب بخوبی دیده میشود که در تمام وقایع روحی هوش باطن  
 اهمیت بسزائی دارد. *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
 تأثیر هوش ظاهر و هوش باطن در احساسات

ما فکر میکنیم لیکن در عین حال حس هم میکنیم و بیشتر در صحنه  
 احساسات است که هوش باطن مؤثر میباشد، باعث تقویت روح یا ضعیف شدن  
 آن میگردد، مدرکات ما را واضح تر میسازد و یا آنها را زائل میکند.

فرض کنیم از جلوی منظره ای رد شویم که قسمتهای مختلف آن نسبت بهم  
 هموزن باشد و در نظر ما خوب جلوه کند فوراً يك نوع آرامش غیر مترقبی  
 سرتاپای ما را فرا میگیرد و ما را محظوظ میسازد مثلاً مشاهده يك درخت، يك  
 چشمه و آسمان آبی رنگ تنها احساسات ما را تحریک نمیکند بلکه مسافرتهای  
 قبلی، خاطره ها، شادبها و غمهای را بخاطر ما می آورد و در نتیجه حالت ما  
 در نسبت به آنچه قبلاً بودیم بکلی تغییر میدهد.

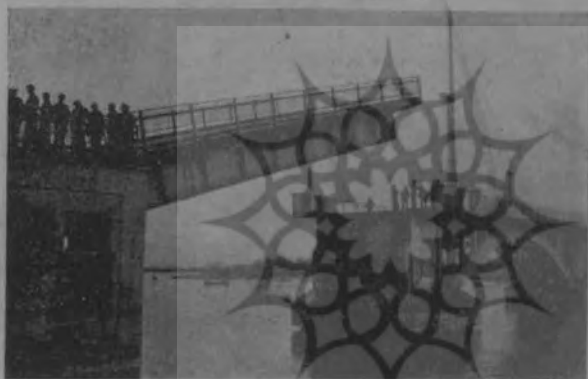
همچنین بر اثر شنیدن يك آواز یا يك آهنگ موسیقی مقدار زیادی احساسات فراموش شده بخاطر ما می آید مثلاً فلان صدای ملایم تضرع آمیز برای یکنفر متدین مانند دعا بنظر می آید و در نتیجه او را بفکر مادر خود در حالت دعا یا بفکر وجود عزیز دیگری در حال استغاثه می اندازد همچنین فلان تصنیف ما را بفکر میهن خود می اندازد و خاطره های آنرا در نظر ما مجسم میسازد در مواقع حساس صدای دوستی که غفای شنیده شود شادی خاصی برای ما ایجاد میکند بهنگام غم و غصه چنین بنظر می آید که صدای مزبور در ما آرامشی ایجاد میکند و کوئی دوست مذکور از جانب خدا بطرف ما می آید .

فرض کنیم روز تعطیل فارغ از مشغولیات عادی زندگی در صحرای مشغول گردش باشیم در این وقت فلان خانه که هرگز دقت ما را بخود جاب نکرده بود ناگهان در نظر ما مانند خانه سعادت جلوه گر میشود ما آن خانه را شبیه به خانه هنگام کودکی خود می بینیم یعنی خانه ای که موقع راه افتادن ما آنقدر بزرگ بنظر می آمد در این وقت مقدار زیادی مناظر و خاطره ها مانند حبابهای هوا در سطح آب در نظر ما ظاهر میگردد در این بین اگر صدای مؤذنی را هم از دور بشنویم تمام احساسات مذهبی طفولیت ما با آهنگ مزبور ( که شنیدن آن اینقدر دلنواز است ) آمیخته میشود در حقیقت ما بفکر دهیکده زمان طفولیت خود با تمام باغهای آن که هزاران مرتبه از دیوارهای آن بالا رفته ایم می افتیم بهمین ترتیب يك نابلوی نقاشی بوته گل سرخ ما را بفکر گل سرخ حقیقی می اندازد و حتی عطر آنرا نیز حس میکنیم و در نتیجه بفکر عطرها می افتیم که مورد علاقه ما میباشد .

بطور خلاصه در صورت فقدان تربیت خاص ، مادر زندگی احساساتی خود اختیار بسیار کمی داریم ( هفدینک ) در این خصوص چنین میگوید بیشتر در عمل احساسات است که خاطرات ندانسته نقش مهمی بازی میکنند احساسات تنها بر اثر احساس و تجسم روشن و دقیق تولید نمیشود بلکه تابع تأثیرات نامرئی است که تنها حاصل جمع آنها در هوش ظاهر نمودار میگردد دلیل اینکه علت احساسات ما اینقدر مرموز میباشد نیز همین موضوع است در حقیقت احساسات بویژه در ابتدا باین دلیل غیر قابل فهم است که علت حقیقی آن معلوم نیست .



بازدید مؤسسات شیلات



پل غازیان در موقع عبور ناوها  
پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



بازدید مؤسسات نفت جنوب

سه منظره از مسافرت دانشجویان دانشگاه جنگ





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



تمام نکاتی که در بالا گفته شد اهمیت زیاد قسمت ندانسته وجود ما را بخوبی ظاهر میسازد و در حقیقت هوش باطن است که عمل قلب ما را که بر تمام اعمال حیاتی ما فرمانروائی دارد تنظیم مینماید عمل هوش باطن در افکار در احساسات و در اضطرابهای ما فوق العاده زیاد است هوش باطن بمنزله مخزنی است که در آن تمام معلومات گذشته و نتیجه تجارب کنونی ما جمع میشود .

ما برای روشن شدن مطلب هوش باطن و هوش ظاهر را مانند دو عنصر مجزا مورد بررسی قرار دادیم اما تصور اینکه حقیقت امر نیز همین قسم است و این دو عنصر میتوانند بتهنایی عمل کنند و حتی بهتر است که هوش باطن را در عمل خود کاملاً آزاد گذاشت بخلط است و خطای مزبور بزودی بزیراده رویهای شومی منجر خواهد شد .

بمکس باید همیشه سعی کنیم که در خود بازرسی ارادی را نمودیم اگر ما برای هوش باطن آزادی تام در نظر بگیریم بزودی ما را برای خواهد کشاند که فوق العاده خطرناک است اثبات این موضوع در بعضی موارد که هوش باطن موقتاً آزاد و از بازرسی هوش ظاهر خارج میگردد خیلی سهل است این مسئله بهنگام وسوسه يك فکر ثابت ( که در آن موقع هوش ظاهر بر اثر غالبه هوش باطن بکلی محو میگردد ) بخوبی روشن میشود در این وقت فکر مزبور باندازه ای بزرگ میشود که در مقابل آن هیچ چیز در نظر جلوه نمیکند این موضوع هنگام خواب دیدن نیز بخوبی واضح میگردد زیرا در این موقع هوش باطن که در اعمال خود آزاد میباشد پراکنده ترین افکار را بطور کاملاً دلخواه باهم ترکیب میکنند این موضوع هنگام قوس بیجا و اضحتر میگردد زیرا در این وقت هر نوع قدرت بازرسی از شخص زائل میگردد در این وقت هوش باطن مانند آب سرکش لجام گسیخته بدون هیچگونه مانع و رادعی بحرکت درمی آید و بزودی ما را بانواع اضطراب ها دچار میسازد در این موقع غیر مترقب ترین عادات ظاهر و شخص دچار تپش قلب و سوء هاضمه میگردد بطور خلاصه شخص مضطرب دیگر به چوچه نمیتواند مورد بازرسی اراده خود قرار گیرد و تحت تاثیر هوش باطن تمام وسائل عمل خود را غفلةً از دست میدهد .

در بعضی حالات بیماری هوش باطن ممکن است موقتاً جانشین هوش ظاهر گردد و بعبوض آن عمل کند .

حالات مزبور بسیار جالب توجه میباشد و حتی یک نفر تلقین کننده ماهر میتواند آنها را بمیل ایجاد کند نزد اشخاص دیوانه این موضوع کاملتر میگردد در حقیقت نزد این قبیل اشخاص تنها هوش باطن عمل میکند و هوش ظاهر کاملاً فراموش شده است .

از طرف دیگر نباید هوش باطن را مانند خطر دائمی تلقی کرد و آنرا دائماً تحت قید قرار داد هوش باطن چنانچه خوب تربیت گردد میتواند عنصر مفیدی باشد لیکن باید همیشه تحت بازرسی هوش ظاهر قرار گیرد در حقیقت هوش ظاهر است که در ابتدا باید تصمیم بگیرد که آیا عادتى که میخواهیم کسب کنیم خوب و قابل استفاده است یا نه همچنین آیا استعدادیکه میخواهیم در خود نمو دهیم خدمات حقیقی انجام خواهد داد یا خیر قنهایس از این مطالعه هوش باطن حق دارد عادت مزبور را کسب کند یا استعداد مذکور را تکمیل نماید درست مانند معاون کارخانه که نباید بدون مشورت یادستور رئیس کارخانه هیچ گونه تصمیم مهمی بگیرد قنهایس در این وقت هوش باطن میتواند برنامه کار را بیوسیله زیر دستپان خود بجزریان افدازد .

( ناتمام )

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

